

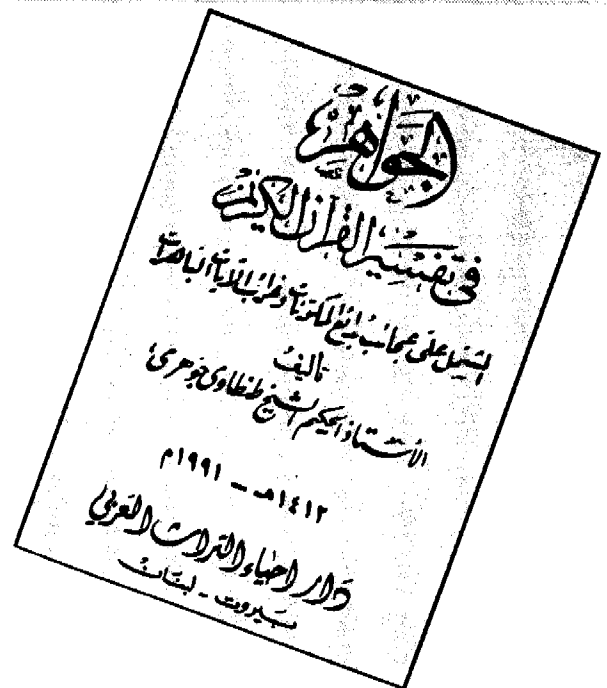
طنطاوی و تفسیر او

فاطمه تهامی

قسمت اول

«الجواهر» معروف به «تفسیر طنطاوی» از جمله تفسیرهای بلند آوازه ای است که روزگاری در مجامع علمی به شدت مورد توجه و مراجعه بوده است. نگرش علمی مؤلف به تفسیر آیات در آن روزگاران، از آن کتاب اثری تأمل برانگیز و مورد توجه عالمان ساخته بود. ولی این جهت به تدریج رنگ باخت از دیده ها افتاد. از این روی عالمان هرگز آن را به جدّ به مطالعه نگرفته و جایگاه آن را در میان تفاسیر به درستی روشن نکرده اند. برخلاف پندارهای برخاسته از نگاه دور، تفسیر طنطاوی بدان گونه که پنداشته می شود، تفسیر علمی نیست و نگرش او به آیات هستی و مواهب طبیعی از لون دیگر است. به هر حال این مقاله به خامه آقای Jomier Jacques از تفسیر پژوهان بنام و مشهوری است که آثار چندی درباره تفسیرهای معاصر رقم زده است؛ از جمله پژوهش بلند او است درباره «المنار» با عنوان: *Le Commentaire Coranique du Manar. Tendances Modernes de L'exégèse Coranique en Egypt, Paris, Maisonneuve, 1954/XVI, 392p.* همین مقاله نیز از معدود مطالعه های درون شناسانه و دقیق، از تفسیر طنطاوی است، بدون جانبداری از هیچ گروه و یا جریان. از سرکار خانم دکتر فاطمه تهامی که درخواست آینه پژوهش را برای ترجمه آن پذیرفته اند، سپاسگزاریم و برای وی آرزوی توفیق داریم.

آینه پژوهش



شیخ طنطاوی جوهری و تفسیر او*، ژاک ژمیه، انستیتوی دومینیکی مطالعات شرقی قاهره، مجموعه پنجم، دارالمعارف ۱۹۵۸.

مسافری بیگانه سوار بر قطار، مسیری را که در سده نوزدهم میلادی، شهر قاهره را به کرانه مدیترانه وصل می کرده است، می پیماید. روستاهای بسیاری را می نگرد که از خشت خام بنا

*Le cheikh Tantawi Jawhari Et Son Commentaire du Coran. Jacques Jamier Institut Dominicain, d'Etudes Orientales Caire, Melanges5.

یادآور برخی آثار دینی مسیحی در اواخر قرن ۱۹ در اروپا است که در آن هنگام، جمعی از مدافعان سنتی مسیحیت در رویارویی با علم گرایی الحادی، پای در راه همساز و هماهنگی علم و دین نهادند؛ راهی که امروزه متروک و مهجور مانده است.

هدف ما این نیست که با این پیش داوری، زندگی شیخ طنطاوی را ارزیابی کنیم؛ هر چند عباراتی از این مقال نمایانگر آن خواهد بود که این جنبه زندگی و این وجه نظر او را نادیده نمی‌انگاریم و به نظر ما مطالب دیگر هم هست که به همین اندازه اهمیت دارد.

طنطاوی در تفسیر حجیم خود از قرآن - که آن را در سال‌های اواخر زندگی خویش نگاشت و به تدریج در فاصله سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۵^۴ منتشر ساخت - از هر موضوعی سخن به میان آورد. برخی از ایده‌ها و نظرات شخصی او، در حکم احساس و عواطف درونی او در برابر زیبایی طبیعت است که جلال آفریننده را می‌سراید و پاره‌ای دیگر بازتاب دفاعیات دینی معاصرند. علاوه بر این، صفحات بسیاری از این تفسیر، خاطرات شخصی مؤلف و حکایاتی از جزئیات زندگی او را در اختیار خواننده قرار می‌دهد و از این رو، همچون سندی از نوع زندگینامه خودنوشت است که این مایه‌ها به نحو خاص مورد توجه ما قرار خواهد گرفت. زیرا برخی از آنها چنان است که «یادداشت‌های روزانه شهروند» این یا آن شهر را تداعی می‌کند و با نمایاندن زندگی روزمره، اطلاعات سودمندی عرضه می‌کند. بدون شک، این همان چیزی است که ما آن را «تاریخ صغیر» [تاریخ حکایت گونه] می‌نامیم. اما به هر حال خالی از اهمیت و قابل چشم‌پوشی نیست. دوران کودکی او در روستا، واکش‌هایی که در برابر پاره‌ای آداب و رسوم نشان می‌داد، و از آن پس، زندگی او در چهره استاد مدارس متوسطه قاهره، روابطش با همکاران، دانشجویان و مسلمانان خارجی که به

شده و خانه‌های روستایی در حصار از درختان نخل، پهلو به پهلو هم جای گرفته‌اند. اما آیا این مسافر می‌داند که این روستاها خاستگاه نیروهای انسانی سرزمین مصرند؟ از همین روستاها است که مردمان، گروه گروه به قاهره می‌روند، اداره‌های دولتی را پُر می‌کنند، مغازه‌ها و کارگاه‌ها را می‌گشایند، در کارخانه‌ها کار می‌کنند و یا پس از به پایان رساندن دوره‌ای در یکی از مدارس عالی یا یکی از دانشگاه‌ها، مقام و منصبی در آموزش، تجارت و صنعت به چنگ می‌آورند. همه شهرهای بزرگ جهان نیز این چنین از روستایان انباشته شده است. در مصر، کشوری که جمعیت شهرنشین آن در طول نیم قرن به گونه چشمگیری افزایش یافته است، نقش نواحی روستایی، اگر بیش از دیگر کشورها نباشد، کمتر نیست و رویدادهای اخیر تنها بر اهمیت طبقه‌ای از جامعه می‌افزاید که یک یا دو نسل گذشته آنان ریشه در خاک داشته است.

زندگی شیخ طنطاوی (۱۸۶۲ - ۱۹۴۰) نیز از روستا آغاز می‌گردد. او به سال ۱۸۶۲ میلادی در دهکده‌ای در مصر سقلی زاده شد. نخست در یک مکتب خانه روستایی درس آموخت و پس از آن، همچون دیگران، راه شهر را در پیش گرفت. ابتدا در الازهر و سپس در دارالعلوم به تحصیل پرداخت و سرانجام در قاهره مستقر شد. جایی که عملاً تمامی حیات خود را به عنوان یک معلم دبیرستان سپری کرد. او یکی از آن قاهریان نسل گذشته است که خصایص اخلاقی آنان ریشه در سنت‌ها و پیوندهای روستایی دارد؛ همانان که با تجربه خود به فرزندانشان کمک می‌کنند تا بر پدران خویش پیشی گیرند. تاکنون، هر جا و هر گاه که سخن از طنطاوی گفته‌اند، تکیه بر ایده‌هایش کرده‌اند. او پس از گزارش آثارش از سوی کارادو^۵ و سانتیانان^۶ در محافل شرق شناسی شناخته شد و بسان اندیشمندی ظاهر گردید که می‌خواست و می‌کوشید تاریخه همه کشفیات علمی نوین را در قرآن بیابد؛ نگرشی که در همه کشورهای اسلامی مطرح بوده و هست.^۳

امروزه نمی‌توان از تفسیر علمی قرآن، یعنی آن تفسیری که به دنبال یافتن ریشه تمامی دانش‌ها در قرآن است، سخن گفت و نامی از طنطاوی نبرد. او در مصر، تنها در محافل محدود شناخته شده است.

شاگردانش از عمق اعتقاد استاد خویش به اندیشه‌هایش و از مهر او به خود می‌گویند. شخصیت وی آن چنان است که هرگز از خاطر نمی‌رود. اما او به گذشته تعلق دارد و درست نیست در موضوع آموزش وی درنگ کنیم و یا او را معیار داوری درباره خیزش عقلانی مصر بنمایانیم. از این جهت، تفسیر طنطاوی

1. Carra de Vaux: Les Penseurs de l'Islam. Tame V, Paris, 1926, p 275 - 284.

2. Santillana.

3. Cf. MIDEO 4. 1957, L'exegese scientifique du Coran d'apres le cheikh Amin al-khuli, p. 269 - 280.

۴. شیخ طنطاوی جوهری، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، انتشارات مصطفی البابی الحلبي، قاهره، ۲۶ ج، تاریخ چاپ جلد دوم: ۱۳۴۳/۱۹۲۵. (۲۵ ج و یک ملحق که بر روی آن نوشته شده: الجزء الاول، و به ادامه آن دست نیافتیم). تاریخ چاپ این ملحق ۱۳۵۴/۱۹۳۵ ذکر شده است. در پایان چاپ دوم، مجلد اول این عبارت دیده می‌شود: «تفسیر سوره بقره را شامگاه جمعه ۱۳ آوریل ۱۹۲۳/ ۲۶ شعبان ۱۳۴۱ هـ در خانه خود واقع در خیابان زین العابدین به پایان رساندم.

مصر سفر می کردند، از مواردی است که به آنها خواهیم پرداخت. انتشار کتاب های طنطوای در محافل معین و ترجمه برخی از آنها به زبان های شرقی، مفهوم و اهمیت خاصی دارد. نوشته های او همچون گواهی بر آشفتگی فراوان ذهن هایی است که نمی دانند چگونه از یک مرام سنت گرای بسته، راهی و روزنه ای بگشایند و باور دارند که چنین اثری پاسخی موجه به پرسش های آنان در بر خواهد داشت.

همچنین در آثار او گونه ای رمز آلود از «دانش» را می یابیم که به همان میزان که عاطفی است، معقول نیز هست و تاکنون اثر آن در محافل آموزشی همچنان مشهود است. بررسی حالات و مواردی از زندگی شیخ طنطوای نشان خواهد داد که این «دانش» در چه سطحی جای می گیرد. نیز شهامت و شیفتگی مردی را خواهیم دید که در دوران کوتاه کودکی خویش از محیطی سازنده - که مایه ها و پایه های لازم برای یک زندگی عقلانی را برای او به ارمغان آورد - بی بهره بود.

او در آغاز راه می بایست کورمال کورمال راه خود را می جست؛ آن هم در سنی که بسیاری از ملکات نفسانی در آن شکل می گیرد و بازگشت از آن عادات و خواها، جز برای هوش های نادر و استثنایی بسیار دشوار است. نجیب محفوظ در یکی از رمان های خود، قهرمانی موهوم به نام کمال^۵ را به صحنه می آورد؛ استادی جوان که او نیز، محیط خانوادگی در شکل گیری عقلانی وی به او کمکی نکرد. بعدها، تقریباً در اواخر رمان، کمال با لحنی که به نوعی حاکی از سرخوردگی است، اعتراف می کند که نسلی در حال ظهور و برآمدن است که از نسل او بهتر شکل گرفته است. در آنجا، نجیب محفوظ نظریه ای را مطرح می کند که در مطالعه صفحات آینده نباید آن را از نظر دور داشت.

*

روستای عوض الله حجازی، زادگاه شیخ طنطوای، در مصر سفلی در منطقه شرقیه و بسیار نزدیک به ویرانه های «بوابست» باقی مانده از دوران فراغت و در چند کیلومتری جنوب شرقی «زقازیق» واقع شده. ^۶ به گفته خانواده طنطوای، وی در سال ۱۸۶۲ برابر با ۱۲۷۸ هجری در این روستا زاده شد. بنابراین، تاریخ ۱۸۷۰ - که بروکلیمان ذکر می کند - باید اصلاح گردد.^۷

او از عهد کودکی روستایی خود، روشی را حفظ کرد که برای برخورد با پاره ای مسائل، اندکی گزنده است و می توان چنین احساس کرد که وی آزرده شرایط زندگی آن زمان روستاها بوده است. وقایعی که در زندگی او رخ داد، در زندگینامه های

دیگر معاصران وی نیز به چشم می خورد؛ همچنان که چهل سال پیشتر، خانواده وزیر آینده، علی پاش مبارک، بر اثر فشار و سختگیری مأموران مالیاتی، به ناچار روستای خود را ترک گفتند و به روستای دیگری پناه بردند.^۸

5. Naguib Mahfuz, al-Sokkariyya, Le Caire 1957, p. 202.

شخصیت کمال در مقاله ای با عنوان «زندگی یک خانواده در قاهره بر اساس سه رمان از نجیب محفوظ» آناکاوای شده است:
La vie d'une famille au Caire d'apres trois romans de M.Naguib Mahfuz, MIDEO 4, 1957, p. 63 - 76.

۶. با نشان اختصاری تیج به تفسیر طنطوای ارجاع می دهیم. ارقام رومی نمایانگر شماره مجلد و ارقام عربی نمایانگر شماره صفحات است.

شیخ طنطوای در تفسیر خود، غالباً از روستای خویش سخن می گوید: ر.ک: تیج: XXVI، ۱۹۵ - ۱۹۶؛ VI، ۲۰۶ و غیره. بر اساس سرشماری رسمی دولت مصر، در سال ۱۸۸۵ تعداد ۲۳۷ نفر در این روستا می زیستند. در سال ۱۹۵۰ همراه با دکتر محمد یوسف موسی - که برخی از خویشان و اقربای او در روستای مجاور زندگی می کردند - به آنجا رفتیم و با آخرین خواهر شیخ طنطوای - که هنوز در قید حیات بود - دیدار کردیم. او با پسرش در منزل پدری شیخ می زیست که در یک طبقه هم سطح زمین ساخته شده و از قسمت های مختلف و یک حیاط تشکیل می گردید، پدرش مالک ۲۰۰۰ متر مربع بود. خواهر طنطوای از گفتن این مطلب کمی آزرده بود. اما این واقعیت که کودکی روستایی توانسته با کار خود و با هوش خویش به چنان موقعیت بالایی دست یابد، مایه افتخار است؛ و می بایست او را خوشنود سازد. به هنگام دیدار ما و پذیرایی فراموش ناشدنی که از ما شد، دریافتیم که از این روستا (در حال حاضر با ۱۰۰۰ سکنه که همگی مسلمان اند) مأموران دولتی و استادان چندی برخاسته اند که در شهرهای بزرگ زندگی می کنند. در سال ۱۹۵۰ دو دانشجو از اهالی این منطقه همراه هیئت تحصیلی مصر به خارج رفتند.

7. Brockelmann, Geschichte der Arabischen Literatur, Suppl. III, p. 326 - 329.

۸. شخصیت علی پاشا مبارک (م ۱۸۹۳)، از چهره های بسیار ویژه این قرن آشفته، ارزش آشنایی را دارد. اخیراً در مصر دو کتاب که به این شخصیت اختصاص دارد، به چاپ رسیده است: یکی، اثر دکتر محمد احمد خلف الله با عنوان «علی مبارک و آثاره» (Librairie Anglo-Egyptienne, Le Caire, 1957, 220p.)

است که اختصاصاً به شرح سختی های محیط کودکی علی می پردازد. او، برخوردار از نیرویی شگرف، از نفوذ و تأثیر خانواده ای که آینده ای حقیر برای او می خواست، گریزان بود. بارها گریخت، کار کرد، در سال ۱۸۳۶ به قاهره رفت، بر تمامی دشواری ها چیره شد تا آن روز که

شیخ محمد عبده نیز همچون احمد امین در خانواده ای زاده شد که برای گریز از شرایط بسیار دشوار زندگی ناگزیر از ترك دار و دیار گردید.^۹

صحنه بی عدالتی های اجتماعی بر لوح خاطرش نقش بسته بود. به یقین، فقر خانواده اش مایه رنج او بود. خطاب به خواننده ای که تفسیر خود را به او تقدیم کرده، چنین می نویسد: «چنان که پیشتر نیز گفتم، در روستایی واقع در منطقه شرقیه موسوم به کفر عوض الله حجازی زاده شدم. آن روزگار، دوران ستم و جور، بیدادگری و خشونت بود. حاکمان، ستمگرترین آفریدگان بودند و مأموران نیز همچون آنان. هر قوی بر ضعیف ستم می راند و من می دیدم که ثروت اندوزان و زورمداران بر دیگران سلطه می راندند. آنان را برای خاك برداری سدها و کانال ها به بیگاری می گرفتند و این، ستمی محض بود؛ به بردگی گرفتن، زورگویی و قلدری بود». این صحنه ها می بایست منشأ تمایل شیخ به دگرگونی و تحوّل سیاسی باشد. او ذاتاً انسانی خوش بین بود و از این رو است که سال ها بعد، از ستایش حکومتی که این وضعیت را بهبود بخشید نیز ابا نمی کند و حتی نقش احزاب سیاسی را در این بهسازی یادآور می شود.^{۱۰}

از همان دوران کودکی بسیاری از رسوم پیرامونش، او را به سختی تکان می داد. مدرسه قرآنی او را ارضا نمی کرد و بعدها می بایست درباره محدودیت های این مراکز آموزشی و روش های آموزشی و تربیتی که در آنجا اعمال می شد، اندیشیده باشد. وی آنها را ملامت می کرد و می گفت که دعوت آنان به سوی تعقل و خردگرایی نیست، بلکه تنها محدود به بکارگیری حافظه است. پس از انتقاد از شیوه های مدارس قرآنی به نحوه تلاوت عمومی قرآن در رویدادهای بزرگ زندگی می پردازد: «من قرآن را حفظ کردم بی آنکه دانش و خرد را به کار گیرم؛ گویی قرآن نه کتابی هدایتگر است و نه کتابی روشنگر.^{۱۱} هنگامی که جوان بودم ایده و نظری در قرآن نمی دیدم؛ زیرا بی آنکه در آن بیندیشیم و تأمل کنم، آن را از بر آموخته بودم. به کسانی که می گفتند: قرآن به دانستن فرا می خواند، به چشم تردید می نگریم و آنان را دور و دروغگو می پنداشتم». ^{۱۲} او در جایی دیگر می نویسد که قرآن به اندیشیدن فرا می خواند و مدرسه ای نیست که تنها الفبا را در آن بیاموزیم.^{۱۳}

طنطاوی همچنین بر بهداشتی نبودن مدارس قرآنی «که بیشتر آنها به مقبره های کثیف کم نور و با هوایی سنگین شباهت داشتند» ایراد می گرفت.^{۱۴}

اما انتقادهایش از این فراتر رفته، شیوه دینداری مسلمانان معاصر را هم در بر می گرفت. در عهد کودکی و نوجوانی خود

ناگزیر از شرکت در بسیاری از مراسم مذهبی یا خانوادگی بود که در طی آن قرآن قرائت می شد. رفتار شیخ قاری و شنوندگان حاضر او را شگفت زده می کرد؛ زیرا در آن مراسم از آن تمرکز حواس و احترامی که انتظار می داشت، نشانی نمی دید.

«می بینیم که در مصر، مسلمانان جایگاه والایی برای قرائت قرآن در ضیافت های عروسی و ختان پسران قائل اند. نیز هنگامی که نوزادی نخستین فریاد را بر می آورد و یا زمانی که

> بخت به او لبخند زد، چنان که به شجاعان لبخند می زند. به سال ۱۸۴۴ با هیئت آموزشی و به همراهی جوان ترین پسرش، محمدعلی به فرانسه اعزام گشت و در مدرسه توبخانه متز به تحصیل و کارآموزی پرداخت. سپس به مصر بازگشت. خدیوان بر حسب آمیال متغیر خود، گاهی از او حمایت می کردند و گاه رهایش می ساختند. سرانجام به مناصب بالایی دست یافت که توانست توانایی خود را نشان دهد. عهده دار مسئولیت راه آهن و سپس بنای سدهای آبیاری شد، بارها به وزارت منصوب گردید، دارالعلوم و دارالکتب (کتابخانه ملی) را تأسیس کرد، کتاب هایی نوشت و بر گروه های مؤلفان نظارت کرد. «الخطط التوفیقه الجدیدة» از آثار او و منبع بی پایانی از اطلاعات است. در اینجا جز این یادداشت ساده از تمامی آنچه او ذکر کرده است، نمی توانیم یاد کنیم. کتاب دیگر، نوشته سعید زاید است که در سال ۱۹۵۸ منتشر شد. در این کتاب، کودکی علی با عباراتی بیان می شود که به واقع نگری کتاب نخست نیست؛ اما سبک بسیار روان این اثر، جذابیت ویژه ای به آن می دهد. این کتاب به دریافت جایزه از آکادمی عرب نایل آمده است. نیز ر.ک:

Encyclopedie de l'Islam: "Ali Pacha Mubarak".

۹. شیخ محمد عبده، رساله التوحید، ترجمه از عربی توسط ب. میشل و شیخ مصطفی عبدالرازق، پاریس، ۱۹۲۵، ترجمه، ص IX؛ نیز ر.ک: احمد امین، حیاتی، قاهره، ۱۹۵۰، ص ۴.

۱۰. تج XX، ۱۸۸. می دانیم که شیخ محمد عبده زمانی که سردبیر مجله رسمی مصری بود (۱۸۸۰-۱۸۸۲)، در نوشته های خود شیوه بهره کشی و بیگاری را - که در آن زمان اندکی بهبود هم یافته بود - مورد انتقاد شدید قرار می داد. ر.ک: محمد عبده، مقدمه، ص XXX.

۱۱. تج XXII، ۱۶۱. طنطاوی را در کودکی به مکتب (آموزشگاه قرآنی) الغار، روستای مادر بزرگ مادری او فرستادند.

(cf. taqim Dar al-colum. al-cadad al masi, 1827-1947, p. 192).

۱۲. تج VI، ۱۰۲.

۱۳. تج XVII، ۱۶۱.

۱۴. تج XIV، ۶۴.

کسی می‌میرد، خواندن قرآن اهمیت ویژه‌ای دارد. من می‌بینم که افرادی برای خواندن قرآن در مراسم ختان، اختصاص یافته‌اند و در ازای آن مُزد معینی دریافت می‌دارند. برای تولد، مرگ، جشن عروسی، ختان و دیگر مناسبت‌ها، اشخاص حرفه‌ای به تلاوت قرآن می‌پردازند و این حرفه آنان است.

حاضران به آنها گوش فرا می‌دهند؛ به ویژه اگر صدای خوشی هم داشته باشند. اما آیا قرائت آیات قرآن در این گونه مکان‌ها برای یاد کرد خداوند است؟^{۱۵} او در جایی دیگر موضوع عدم تمرکز حواس مؤمنان را هنگام قرائت قرآن بر می‌رسد: «چنان تند می‌خوانند که فرصت اندیشیدن در مفهوم و معنای قرآن نمی‌یابند». در جایی دیگر می‌نویسد: «آیا تأسف آور نیست که امروزه می‌بینیم مسلمانان در مصر یا کشورهای نظیر آن، قرآن را تنها به خاطر‌ها می‌سپارند و روز و شب آن را با شتاب قرائت می‌کنند؛ در حالی که قرآن نازل شده تا آن را همچون موضوعی برای اندیشیدن و تأمل بگیریم. بنگر چگونه پیامبر می‌فرمود که قرآن باید در یک ماه ختم گردد. و هنگامی که این عمر و ساعات بیشتری را به خواندن قرآن اختصاص می‌دهد و در مدتی اندک آن را به پایان می‌رساند، پیامبر به او می‌فرماید: قرآن را در کمتر از هفت روز بخوان. و با این سخن حداقل زمان لازم برای فهمیدن متن را بیان فرمود». ^{۱۶} شیخ طنطاوی می‌افزاید: «قرآن را می‌خوانیم فقط برای آنکه آن را خوانده باشیم؛ بی‌آنکه در پی فهم آن برآییم، و این فاجعه بزرگی است». ^{۱۷} بار دیگر و در جایی دیگر، شیخ از قرائت قرآن برای مُردگان سخن می‌گوید؛ مُرده‌هایی که دیگر نمی‌توان ایمان آنان را احیا کرد. ^{۱۸}

در برابر چنین وضعیتی، دیگران به یک زندگی سرد و بی‌روح با خواست‌هایی محدود و خود محور پناه می‌برند؛ ولی طنطاوی جوان از آنچه در پیرامون او می‌گذرد و خُرد و بی‌اهمیت در نظرش جلوه می‌کند نیز به سختی تکان می‌خورد. او به دورترها می‌نگرد، به هدف زندگی می‌اندیشد. اُفق‌ی که مرز آرمان بسیاری از مردمان بود، از چشم او دور نمی‌ماند. وی در تفسیر خود بارها از این مسأله سخن می‌گوید. در یک جا، گفتگویی را نقل می‌کند که او را متأثر ساخته بود:

دو مرد از اهالی روستایی در منطقه شرقیه بودند. روزی یکی از آن دو - که چهره‌ای سرشناس و محترم بود - گفت: «هدف این زندگی چیست؟ این است که من این پیراهن بلند را بر تن کنم و مجبور نباشم تا آن را به در کرده، جامه فقیران را بپوشم». دیگری گفت: «هدف این زندگی چیست؟ ما گاو میش و گاو داریم که به ما شیر می‌دهند، ذرت داریم و الحمد لله غنی هستیم». ^{۱۹}

طنطاوی از یکی از استادانش در دارالعلوم سخن می‌گوید که افق فکری او در نظرش بسیار محدود می‌آید. این مرد تنها یک خواسته داشت: داشتن قطعه‌ای زمین. این استاد می‌گفت: «در آغاز، در مسجدالازهر تحصیل می‌کردم و هیچ نداشتم. هنگام تعطیلات، راه روستای خود را - که در مصر علیا بود - پیش می‌گرفتم. هرگاه می‌خواستم درس‌هایم را دوره کنم، زیر درختان، نه چندان دور از خانه، می‌نشستم. هنگامی که کارمند شدم خداوند مرا غنی ساخت. زمینی را خریدم که همان درخت‌هایی را که هنگام بازخوانی درس‌هایم، در دوران فقر، زیر آنها می‌نشتم، در خود داشت. وقتی مالک آن شدم روستاییان آن را به اجاره گرفتند و در آن پنبه کاشتند. روزی بر سر زمین رفتم و طول و عرض آن را پیمودم. از دیدن پنبه‌ها شاد شدم و به یاد روزهای سخت زندگی افتادم، آنگاه که زیر درخت‌ها می‌نشستم و هیچ نداشتم. شدت شادمانی، مرا به ستایش موهبتی می‌خواند که خداوند شامل حال کرده بود». شیخ طنطاوی نتیجه می‌گیرد که: این استاد چنان می‌اندیشید که بزرگ‌ترین موهبت زندگی او، داشتن آن قطعه زمین بوده است و بس. در حالی که قرآن می‌فرماید: «زندگی حقیقی همانا در سرای آخرت است؛ ای کاش می‌دانستند». ^{۲۰}

اگر او این گونه از شادی کوتاه‌بینانه استاد پیشین خود انتقاد می‌کرد، درباره‌ی مادی‌گری خودخواهانه و مستدل صاحب منصبی که بعدها با وی نشست و برخاست کرد، چه خواهد گفت؟ آن شخص پس از آنکه به نام «دانش»، ادیان را به کناری نهاد، زرفای اندیشه خود را بر زبان راند: در نظر او، زندگی یک نبرد است و فاتح این نبرد کسی است که بداند چگونه از دنیا کام بگیرد. و این طری بسیار ساده را از آن رو در پیش گرفته بود تا نشان دهد که سخنانش مستند به فرضیه داروین و حاکی از اصل بقای قوی‌تر به بهسای محو ضعیف‌تر است. همان مدعی

۱۵. تج XXIII، ۲۵۳.

۱۶. تج XXIV، ۲۸۵.

۱۷. تج XXIV، ۲۸۶.

۱۸. تج XXIII، ۲۵۷؛ نیز ر. ک: XXIII، ۲۵۶؛ IV، ۱۳۱-۱۳۲.

۱۹. تج XIV، ۲۰۷-۲۰۸.

۲۰. تج XIV، ۲۰۷؛ قرآن، سوره عنکبوت، آیه ۶۴.



گزاره گو در ادامه می گوید: «در زمان حاضر، کسانی چون ما از اتومبیل استفاده می کنند و مانند عموم مردم با تراموا رفت و آمد نمی کنند و هنگامی که ما با قطار سفر می کنیم، درست برعکس دیگران، در بخش درجه یک آن می نشینیم. ما در منازل زیبا زندگی می کنیم و از تسهیلات فراوان بهره می بریم و سربازان در برابر ما پیش فنگ می کنند. این است آن گزینش طبیعی که آموزه داروین و دین من است».^{۲۱} شیخ طنطاوی در تمامی طول حیات، همان سادگی روحی را که در روستا او را به نفی آرمان های محدود به افق های زمینی می خواند، حفظ کرد. واکنش او یکسان بود: چه روستایی و چه وزیر، تنها برای زیستن بر روی این زمین خاکی آفریده نشده است.

بار دیگر به دوران کودکی او باز گردیم. طنطاوی با صراحتی آمیخته به اندکی خشونت، هر آنچه از آداب و رسوم اجتماعی را که کاذب و دروغین می پنداشت، تذکر می دهد. در جایی می نویسد: «من در روستایی از منطقه شرقیه مصر زاده شدم. در دوران جوانی، در رفتار مردم دقت می کردم. می دیدم که آنان هر انسان صادقی را خوار می شمارند و از هر که بی پرده سخن می گوید، بیزارند و او را فرد بی اهمیت و بی ارزشی می شمارند. در چشم آنان، انسانی برتر است که در پی فریب دیگران باشد و در واقع هم آنان را فریفته است - زبانش چیزی را بگوید که در دل او نیست».^{۲۲} به هر حال، این نقص، ویژه روستا و روستاییان نیست، و شیخ از عناوینی که مردم بدون هیچ اعتقادی به صاحبان القاب و عناوین، به پاشاها یا به «حضرت والای» فلان وزیر می دادند، انتقاد می کرد و تبعیضی را که در تمامی شهرها حاکم بود، شرم آور می خواند.^{۲۳}

طنطاوی از آن محیط سرد و بی روح رنج می برد. در صفحاتی از تفسیرش، آنجا که از عهد جوانی خود یاد می کند، نشانه های ناخشنودی را می یابیم. این ویژگی به خوبی می تواند علت رویکردهای آینده آن نوجوان را توجیه کند. اما یک مطلب جزئی ولی اساسی که هرگز نباید از یاد برود، این است که او به عنوان یک روستایی، احساس می کرد که طبیعت او را به سوی خود می کشاند. زیبایی آن را دوست می داشت. بعدها، خود، در تفسیر خویش از حیرت این یا آن روستایی - که خود در پاره ای از احساسات آنان سهیم است - یاد می کند و با شور پاسخ می دهد که چه حالت شگفت انگیزی در آن است. بعدها، بی آنکه خستگی به او راه یابد، سعی می کند احساس خود را برای دیگران بیان کند. او می بایست این را با صداقت و اعتقادی انجام دهد که بیانگر نخستین تجربه های جوانی او باشد. در نخستین سطور تفسیرش از قرآن می نویسد:

من عاشق شگفتی های جهان، ستایشگر معجزات طبیعت، شیفته زیبایی آسمان و شکوه و آراستگی زمین، دلباخته معجزات روشن الهی و مشتاق عجایب بهجت آور آفریده شده ام: خورشیدی که در آسمان روان است، ماه تمامی که در فلک پیش می رود، ستارگان و درخشندگی آنها، آذرخشی که می درخشد، برقی که از همه چیز در می گذرد، فلزی چنان زیبا، گیاهی بالنده، پرنده ای در پرواز، جانوری وحشی که این سو و آن سو می جهد، گله هایی که شب هنگام باز می گردند، حیوانی که خیز بر می دارد، یک قطعه مرجان، یک دانه مروارید، موجی که می خرامد و می خروشد، نوری در فضاها نامسکون، شبی ظلمانی، چراغی با شعله ای فروزان، هر یک کتابی از شگفتی هاست که در منظر چشمان ما گشوده شده و خطوط آن بر برگ های طبیعت نگاشته شده است، گنبدی نیلگون ... در حقیقت، در تمامی اینها تفریحی است برای آنان که چشم دارند، نور است و روشننگر اندیشه های دوستانداران این شگفتی ها.^{۲۴}

الازهر و دارالعلوم

طنطاوی پانزده سال نخستین زندگیش را در روستا گذراند. هنگامی که در سال ۱۸۷۷ به سن مناسب برای ورود به الازهر رسید، والدینش او را به آنجا فرستادند. نام الازهر، این مسجد قاهره - که علوم اسلامی در آنجا آموزش داده می شود - در روستاهای مصر، در هاله ای از اجلال قرار گرفته بود. در آن زمان، روش های آموزشی و تربیتی مرسوم در این مؤسسه، هر چه بود، به کسانی که در آنجا خود را وقف مطالعات دینی می کردند، و جهت علمی می بخشید. بنابراین، طنطاوی نوجوان عازم الازهر گردید. در این زمان اگر چه خط راه آهن از زقازیق

۲۱. تج. XIV، ۲۰۷.

۲۲. تج. ۷، ۱۲؛ ر.ک. VIII، ۱۶۴.

۲۳. تج. ۷، ۱۲-۱۳.

۲۴. تج. I، ۲؛ ر.ک: ایده های مشابه در التاج المرصع، چاپ دوم، قاهره.

۱۹۳۳، ص ۳۱.

به قاهره راه افتاده بود، هزینه سفر با قطار بر خانواده او بسیار گران بود. از این رو طنطاوی نوجوان برای آنکه از این پس بتواند آمد و شدهای مکرری میان روستای خود و قاهره داشته باشد، سفر با قایق را برگزید. کوله بارش را بر دوش نهاد و پیاده به سوی شهر بیلبیس Bilbies (در فاصله ۱۰ کیلومتری) حرکت کرد. در آنجا، بر روی آبراه اسماعیلیه (جایگزین آبراه قاهره در دریای سرخ که به دست فراعنه حفر شده بود) قایق‌های بزرگ ویژه حمل و نقل کالاهاى سنگین در رفت و آمد بودند. طنطاوی با اندک هزینه‌ای سوار بر قایق، آرام و در محیطی دلپذیر به سوی پایتخت - که در پنجاه کیلومتری بیلبیس واقع بود - روانه شد.

طنطاوی در تفسیر خود، به ندرت از خانواده اش سخن گفته است. با این حال، یادآور می‌شود که چند تن از پسر عموهایش در الازهر تحصیل می‌کردند، و می‌افزاید که اشتیاق به تقلید از آنان، در کنار استعداد و توانایی خود وی، انگیزه‌ای برای تحصیل در الازهر بوده است. او هرگاه آنان را می‌دید که راهی قاهره می‌شدند «قلبش از شوق به تحصیل علم به تپش می‌افتاد». ۲۵ و تصمیم والدینش سرانجام او را به آرزویش رهنمون شد. طنطاوی یک بار دیگر از پدرش و از سانحه‌ای که برای او پیش آمد سخن می‌گوید. ۲۶ از مادر او هیچ نمی‌دانیم جز این که روزی با دلشوره مادرانه، حادثه بدی را که برای پسرش رخ داد، پیش بینی نمود. این پیش‌آگاهی همزمان با لحظه‌ای بود که دانشجوی بخت برگشته در بازگشت از قاهره، هنگام پیاده شدن از قایق و در تاریکی شب گامی اشتباه برداشت و در آب سرد غوطه‌ور گردید. ۲۷

طنطاوی در الازهر به آموزش زبان و ادب عربی و شریعت و فقه اسلامی سرگرم بود. اما این نمی‌توانست این جوان تشنه علم را سیراب سازد. در این زمان به نظر می‌آمد که سرنوشت او نه در زیر رواق‌های مسجد، که به هنگام تعطیلات، در روستا و در برابر خالق طبیعت رقم می‌خورد. فقدان ارجاعات زمانی، بازسازی کامل این بحران درونی طنطاوی را ناممکن می‌سازد. آموزش‌های الازهر به هیچ روی او را ارضا نمی‌کرد. تعطیلات، وی را به روستای زادگاهش باز می‌گرداند. در روستا، روز را در کنار مزارع گندم، پنبه و علوفه به شب می‌رساند و شب را در نزدیکی ویرانه‌های برج‌مانده از عصر فراعنه، زیر آسمان و با ستارگان سپری می‌کرد و در آن حال، خود را سرگشته و جاهل احساس می‌کرد و با التماس از خداوند می‌خواست تا او را به راه حق هدایت فرماید و بر این دعا و نیایش خویش می‌افزود. از پروردگار ستارگان، خورشید و ماه می‌خواست تا دانش‌شگفتی‌های جهان را به او بیاموزاند. روز را در حال روزه می‌گذراند و شب را در دعا و نماز. پیمان بست که اگر خداوند

از این علوم به او عطا فرماید، کتاب‌هایی مفید برای جوانانی که خواست‌هایی نظیر خواسته‌های او دارند، فراهم آورد. ۲۸

در جایی دیگر، طنطاوی می‌گوید که در سال ۱۸۸۲، روند تحصیلش در الازهر به ناچار دچار وقفه شد. عرابی پاشا بر ضد خدیو - که سیاست او مطلوب خارجیان بود - قیام کرد. طنطاوی بالحنی حاکی از میهن‌پرستی زخم‌خورده می‌نویسد: انگلیس به «کشور ما»، مصر تجاوز کرد. خانواده اش فقیر بودند و بیماری پدر بازگشت پسر را ایجاد می‌کرد. سه سال در روستا ماند و همراه روستاییان در مزارع کار کرد. «جز مزارعی که در آنها به کشت و زرع می‌پرداختم مدرسه‌ای نداشتم». درد معده ناتوانش ساخت و مدتی طولانی در بستر بیماری افتاد. اگر گفته‌اش را باور کنیم، در همان زمان بود که وی حتی در وجود خدا هم شک کرد. دیگر رسالت و شهادت انبیا هم برایش کافی نمی‌نمود و می‌خواست که خود بداند. به علاوه، این دعوی اروپاییان نیز او را می‌آزرد که: «خطوط آهن، ساخت دست مسلمانان نیست». اروپاییانی که این کار را انجام داده‌اند چه می‌گویند؟ جهان و طبیعت در نظرش آشفته و بی‌نظم می‌نمود. بیماری، اشغال مصر از سوی بیگانگان و نخستین ارتباط با دنیای صنعت، چنان تکان دهنده بود که روح لطیف او را مجروح می‌ساخت. برهان نظم برای اثبات وجود خداوند، او را متقاعد نمی‌کرد. با خود می‌اندیشید: «اگر خدا هست، پاسخم را بدهد!» به نماز پناه می‌برد، تفسیر جلالین را می‌گشود و کتاب شرح ابن عقیل را در کنار خود می‌نهاد. اما تباین میان زندگی و قواعد صرف و نحو، او را سرگشته‌تر می‌کرد. سرانجام آرامش طبیعت و دعا و نماز، این بحران را فرو می‌نشاند. ۲۹

طنطاوی با قیاسی زیبا، حالت روحی خود را در آن دوران توصیف می‌کند. او از ذوقی شاعرانه بهره‌مند بود که متأسفانه بعدها زیر نگرش‌های شبه علمی مدفون گردید. «هنگامی که در الازهر بودم، زیبایی ستارگان را بسیار گیرا می‌یافتم. چه شب‌ها

۲۵. تج XXII، ۵.

۲۶. تج IX، ۲۰۵.

۲۷. تج XI، ۱۱۰.

۲۸. تج XXII، ۶۵.

۲۹. تج XI، ۶۹-۷۰؛ XXIII؛ ۱۶۱؛ XIX؛ ۱۰۴؛ XXVI؛ ۲۱۷.



که بیدار ماندم! جهل به کائنات، قلبم را با احساس اندوهی ژرف آکنده می ساخت. به خود می گفتم: مردم درباره این کائنات چه می گویند؟ شبی در روستا، خود را بر این حال یافتم. در آن شب، زنان بر مُرده انسانی بزرگوار به سوک نشسته بودند، هنگام ناله و شیون بر مُرده، سروده های آهنگین می خواندند. مردم، زیر خیمه ای که در هوای باز بر پا شده بود، نشسته بودند. ستارگان در آسمان، با شکوه می درخشیدند، فریاد زنان، غمگینانه در شب طنین می انداخت. این سوگواری چندین شب ادامه یافت و طنین صداها روح مرا به گونه ای رقت بار متأثر می ساخت. چنان بود که گویی زانی که می گریستند، بر فرجام من به سوک نشسته اند؛ زیرا که در برابر زیبایی عالم نادان و جاهل بودم.^{۳۰}

در روستا، با چشمان باز به اطراف خویش می نگریست. به کناره آبراه ابوالخضر - که بارها در تفسیرش از آن سخن گفته - می رفت. بعدها، صحنه های باد، برگ و آب در روحش بسان همان تصویری نقش می بندد که بیت معروف شاعر اندلسی ترسیم می کند: «بادها در شاخه ها بازی می کرد و دیری نپاییده دور می گشت و شامگاهان بر آب های نقره فام می وزید».^{۳۱}

سرانجام بار دیگر به الازهر بازگشت تا چهار سال دیگر را در آنجا سپری کند. در همین مکان رویدادی رخ نمود که هرگز نتوانست آن را به فراموشی سپارد. شیخ علی البولاقی، استاد علم بلاغت، به شوق او برای دانستن مبانی اخترشناسی پی برد. روزی، استاد در ساعت درسی که دقیقاً بعد از غروب خورشید در مسجد «محمد بای» در الازهر برگزار می کرد، با پرسش های شاگردش مواجه می شود. دانشجوی او از کتابی می گوید که در تمامی کتابخانه های قاهره، بیهوده در جستجویش بوده است. استاد، آن کتاب را به او می دهد تا در تعطیلات پانزده روزه ای که در پیش روی داشت، همراه داشته باشد و از آن رونویسی کند. دانشجو نمی خواست قبل از خواندن تمامی کتاب حتی خطی از آن را رونویسی کند. سفرش از قاهره تا بلبیس از طریق آب بود. بر یک قایق بادبانی، تمام وقت را به یادگیری آن کتاب گذراند. مفاهیم ستاره شناسی و فهرست هایی از اسامی ستارگان را در آن یافت. هنگامی که پا بر خشکی نهاد و جاده روستای خود را در پیش گرفت، نمی خواست پیش از گزاردن نماز و دعا و سپاس از خداوند نزد والدینش رود. در مزارع مجاور بُردن (Bordein) جایی نزدیک به روستایش، درنگ نمود و در اندیشه فرو رفت.^{۳۲}

به نظر می آید که رفتن به الازهر، اثری بر وی ننهاده است. در تمام زندگی، در مقابل اهمیتی که فقه در میان مطالعات دینی از آن برخوردار بود، نگرشی غفلت انگارانه از خود نشان می داد.

پس از آن، به دارالعلوم رفت و سال های ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۳ را در آنجا گذراند. این آموزشگاه که به قصد تشکّل شماری از ازهریان گزیده تأسیس شده بود، دروس نوینی را تعلیم می داد که الازهر در برنامه خود پذیرای آن نبود. دارالعلوم در سال ۱۸۷۲ به همت علی پاشا مبارک تأسیس شد و نخستین اقدام در راه باز کردن ذهن جوانانی بود که تا آن هنگام تنها به شیوه های سنتی، آموزش دیده بودند و قبل از آنکه خود، جامعه استادی بر تن کنند نیاز به آموزش تکمیلی در مدارس جدید مصری داشتند. طنطاوی مکرراً درباره دارالعلوم به گونه ای سخن می گوید که یک زندانی دیرینه سال از روز آزدیش. اما جزئیات دقیق در تفسیر وی نیامده است. او از احمد افندی حمدی نام می برد که استاد ریاضیات وی بود و مقدمات اخترشناسی را به او آموزش داد و طنطاوی نام های علمی ستارگان را با نام هایی که اهالی روستا بر آنها نهاده بودند مقابله می کرد. طنطاوی در دارالعلوم، خود را در خانه اش و در مزارع روستایش احساس می کرد. بعدها می نویسد: «هنگامی که پا به این مدرسه نهادم، در مقابل آنچه می دیدم مبهوت گشتم. علوم طبیعی، علم مناظر، صوت شناسی و غیره، که موضوع تأملات من در مزارع بود! در مورد جانداران و گیاهان نیز چنین بود. در این مدرسه چنان بودم که گویی در مزارع هستم. با شور و شوق می خواندم تا روحم از آنچه آرزویش را داشت اشباع گردد».^{۳۳}

شیخ طنطاوی همچنان که مطالعات خود را دنبال می کرد به کارآموزی در کارگاه زندگی نیز ادامه می داد. ظواهر فریبای پایتختی همچون قاهره، او را نمی فریفت. دانشجوی سال اوّل دارالعلوم بود و تا آن زمان - یعنی تا هنگامی که او و سه تن از شاگردان برای رفتن به آپرا تعیین شدند - تنها ارتباط او با دنیای خارج از محیط تحصیل، به الازهر و مزارع محدود می شد. شیخ حسن الطویل، یکی از استادان، آنان را همراهی می کرد. برای نخستین بار بود که او چنین صحنه ای را می دید. با آن احساس فطری نسبت به زیبایی، از نمایش لذت می برد، شادمان

۳۰. تج IV، ۴۲.

۳۱. تج XVII، ۱۵۶.

۳۲. تج XXVI، ۲۱۷-۲۱۸؛ ر.ك: XXIII، ۱۱۲، ۱۶۱.

۳۳. تج XXIII، ۱۶۱-۱۶۲؛ ر.ك: XIII، ۱۶۰، XXVI، ۲۶۱.

بود و تمجید و تحسینش از حد بیرون بود. با این همه، نمی توانست از مقایسه نمایش با زیبایی طبیعت که اثر مستقیم خداوند است خودداری ورزد و در روح او، صحنه طبیعت بر صحنه تشاتر برتری می یافت. ۲۴

روستا و گذراندن تعطیلات در آن، همواره نقشی بزرگ در زندگی شیخ جوان داشت. او، بعدها از بعضی انواع جانداران سخن می گوید که در روستا و به هنگام شنا می دیده است. ۲۵ به جستجوی حشرات می پرداخت و هر لحظه خدای را می ستود. ۲۶ در قاهره و پس از بازگشت از تعطیلات، در خواب، خود را نزدیک به قبرستان روستا دید؛ این رؤیا نشانی بود از دست یافت او به «تهذیب الاخلاق» ابن مسکویه که وی، بعدها، بارها از آن سخن به میان می آورد. در واقع، در این کتاب است که او دلایلی بر وجود روح می یابد. ۲۷ طنطاوی، چنان که خود می نویسد، در همان روستا با مردی جوان آشنا می شود که از موهبت خارق العاده طالع بینی برخوردار بود. ۲۸

مشاغل شیخ طنطاوی جوهری

طنطاوی تمامی دوران زندگی و شغلی خود را در قاهره گذراند. او هرگز به خارج از کشور نرفت، تنها در آغاز سال ۱۹۳۴ میلادی و اواخر سال ۱۳۵۲ هجری بود که برای گزاردن حج به حجاز سفر کرد. ۲۹ وی پس از به پایان بردن دوره تحصیلی دارالعلوم، کار خود را به عنوان معلم یک مدرسه ابتدایی در دمنهور (Damanhour) آغاز کرد. اما بیش از سه ماه در آنجا نماند و برای تدریس در دارالعلوم به قاهره بازگشت و در آنجا نیز مدتی بسیار اندک ماند. هم زمان، مدرس مدرسه الناصریه جیزه (در حومه قاهره) بود، مدرسه ای که دو آزرده سال بعد، آن را به قصد تدریس در دبیرستان خدیوی در محله درب الگمامیز قاهره ترک نمود. او خود در سال ۱۹۳۰ می نویسد که ۲۵ سال پیش - یعنی حدود سال ۱۹۰۵ - بار دیگر در کلاس های سوم و چهارم مدرسه جیزه تدریس می کرده است. ۴۰ در پایان سال ۱۹۰۷، دوباره به مدرسه خدیوی ۴۱ و در ۱۹۱۱ مجدداً به دارالعلوم باز می گردد و به تدریس علوم صرف و نحو می پردازد. ۴۲ مدتی نیز در دانشگاه مصر نوین - که به سال ۱۹۰۸ تأسیس شد - به تدریس گمارده می شود. ۴۳ وی هنگامی که در دارالعلوم تدریس می کرد، بررسی برخی سوره های قرآن را آغاز نمود و بخش هایی از این بررسی ها را در مجله الملاجئ العباسیه ۴۴ منتشر کرد و در این دوران است که طرح تفسیر خود از قرآن را آغاز می کند. پس از شروع جنگ ۱۹۱۴، وی از خدمت در دارالعلوم کنار گذارده می شود. سبب این برکناری چیست؟ او، آشکارا، برخی

از هم میهنان خود را - که آنان را عامل انگلیس می دانست - متهم می سازد. به یقین، طنطاوی از قدرت های اروپایی که کشورهای اسلامی را به اشغال خود در آورده بودند نفرت داشت و هرگز این احساس را پنهان نکرد. او به حزب ملی گرا (الحزب الوطنی) - که مصطفی کامل بانی آن بود - پیوست. به انگلیسی ها گزارش شده بود که طنطاوی روح ملی گرایی در دانشجویان می دمدم و هم این باعث برکناری او شد. ۴۵ احتمالاً ملاحظات شغلی نیز در این امر نقش داشته است. او سبک آموزشی بسیار بدیعی داشت. در اکتبر ۱۹۱۴ به تدریس در دبیرستان عباسیه در اسکندریه گماشته شد؛ و در مدت اقامت خود در آنجا، محفلی از دانش آموزان و دانشجویان تشکیل داد و آن را الجامعة الجوهریه نام نهاد. در اکتبر ۱۹۱۶ (یا ۱۹۱۷) بار دیگر به قاهره و مدرسه

۳۴. تج XXII، ۶۷-۶۸. درباره شیخ حسن الطویل، نیز ر. ک: تج IV، ۴۶ توضیحات شیخ به طنطاوی جوان در پی تأمل در کار لاشخوری که در آسمان چرخ می زند و در کمین طعمه خود است. این صحنه، او را به این اندیشه رهنمون می شود که آن طعمه در خواب است و به کاهلی ای می اندیشد که مسلمانان را در خواب فرو برده و اروپاییان از این موقعیت بهره می برند. ر. ک: چند خط درباره شیخ حسن الطویل (۱۳۸۸-۱۸۹۹) در تقویم دارالعلوم.

۳۵. تج X، ۱۸.

۳۶. تج VIII، ۱۰۱.

۳۷. تج IX، ۴۱؛ تکرار شده در XVIII، ۸۶. ر. ک: I، ۲۵۴؛ توضیح می دهد که در دین، مسئله بقای روح پس از مرگ، یک مسئله ایمانی است، اما اندیشه ها باید آن را با برهان و دلیل تثبیت کنند.

۳۸. در کتاب الارواح، چاپ سوم، ۱۹۳۱، ص ۱۳۱۴ از این موضوع سخن می گوید. طنطاوی، جایگاهی مهم برای «رؤیا» قائل است و گاه خواب های خود را نقل می کند. برای مثال: تج XV، ۱۱۹؛ XIII، ۲۲۱؛ XX، ۲۷؛ X، ۱۲۳؛ XX، ۱۷. در این آخرین خواب، نیمه خودآگاه شیخ از دل آزرده ای او از شریعت اسلامی و از جایگاه آن در زندگی اسلامی - که وی آن را مبالغه آمیز می داند - برده بر می دارد.

۳۹. تج XXVI، ۲۱۰-۲۱۱؛ نیز ر. ک: XXVI، ۱۳۵.

۴۰. تج XIX، ۱۰۷-۱۰۸.

۴۱. تج XII، ۱۱۰-۱۱۱.

۴۲. تج VII، ۲.

۴۳. محمدحسین هیکل، تراجم، قاهره، بی تا، ص ۱۴۹-۱۶۵ (نخستین بار در سال ۱۹۲۹ به چاپ رسید).

۴۴. تج I، ۲-۳.

۴۵. تج XIX، ۲۵.



اعتبار هر آنچه از قاهره می آمد، ظاهر می گردد. بی تردید، پاکدلی شیخ و همدلی و همدمی او با دانشجویان مسلمان

۴۶. تج XXVI، ۱۱۴، دوم سپتامبر ۱۹۳۳، در ارتباط با خوابی که در آن، خود را بار دیگر بر کرسی استادی و تدریس می بیند، می نویسد که یازده سال پیش تدریس را کنار نهاده است.

۴۷. همه این اطلاعات را استاد حسن صالح آیوب، داماد شیخ طنطاوی در اختیار ما نهاد. پاره ای مطالب نیز از نسخه خطی زندگینامه شیخ اخذ شده که استاد زکریا احمد رشدی اسکندری نوشته و اکنون در اختیار خانواده شیخ طنطاوی است. از همه آنان صمیمانه سپاسگزاری می کنیم.

48. Taqwim Dar al - cOlum, op. cit., p. 192.

49. Brockelmann, Geschichte der Arabischen Literatur, Suppl. III, p. 326-329.

علاوه بر این، خانواده شیخ فهرستی به ما دادند که در پی می آید. تحقیق درباره تاریخ تألیف یا نشر آثار او برای ما امکان نداشت. زیرا نسخه های در دسترس غالباً چاپ های نخست نبود. از این رو، فهرست را همان گونه که به دست ما رسید نقل می کنیم:

۱۸۹۳. جواهر العلوم؛ ۱۸۹۳. جواهر الانشاء (کتاب درسی انشاء برای مدارس متوسطه)؛ ۱۸۹۹. سه مقاله در پاسخ به کتاب قاسم امین، موسوم به «تحریر المرآة»، با عنوان «القول الصواب فی مسألة الحجاب» در نشریه «مجلة الموسوعات»؛ (در تاریخ های مختلف)؛ مقالات بسیار در «مجلة اللواء» مصطفی کامل؛ ۱۹۰۴. الزهرة؛ ۱۹۰۵. التاج المرصع، نظام العالم والامم؛ ۱۹۰۹. مذکرات فی ادبیات اللغة (کتاب درسی برای مدارس متوسطه)؛ ۱۹۱۰. این الانسان؛ الارواح؛ ۱۹۱۳. صدی صوت المصیرین، سوانح الجوهري؛ ۱۹۱۴. الموسيقى العربية، السر المعجیب؛ ۱۹۱۵. اصل العالم، رسالة الهلال؛ ۱۹۲۳. ۱۹۳۵. الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم؛ ۱۹۳۶. برائة العباسیة (بی گناهی خواهر خلیفه). یک احضار روح، طنطاوی را آگاه ساخت که جعفر با خواهر خلیفه (یعنی با عباسه) رابطه نامشروع نداشته است. این اثر، لایحه ای در جهت اثبات بی گناهی این زن است.

۵ سپتامبر ۱۹۲۸. اساس النظام الدولی، ۱۸ صفحه.

علاوه بر عناوین فوق، خانواده شیخ، اسامی زیر را از جمله آثار او بدون ذکر تاریخ - در اختیار ما نهادند:

رسالة الحكم، الحکمة والحکومة، نهضة الامم و حیاتها، تفسیر سورة الفاتحة، الفرائد الجوهريّة (کتاب درسی برای دانشجویان دارالعلوم)، جمال العالم، النظام و الاسلام، میزان الجواهر و جواهر التقوی فی الاخلاق برای دانشجویان دارالعلوم. در این عناوین، کاربرد مکرر واژه جوهر و جواهر قابل توجه است. شیخ طنطاوی این واژه را که یادآور نام خودش است، بسیار به کار می برد.

بار دیگر به بیست و شش صفحه ای اشاره می کنیم که درباره شیخ طنطاوی به زبان فرانسه چاپ شده است: صلح جهانی و تحقق عملی آن، رسالته ای از شیخ طنطاوی جوهری از قاهره، رویاهای سیاسی، ویراسته س. ا. ژب، لوکزامبورگ. این صفحات را خانواده شیخ در اختیار ما قرار دادند.

به علاوه، در کتابخانه استاد صالح آیوب - که در اینجا بر خود لازم می دانیم از مهربانی و برخورد صمیمانه او تشکر کنیم - دو ترجمه به <

خدیبوی فراهخوانده شد. در ۱۹۱۹، به هنگام تظاهرات ضد انگلیسی مردم، پلیس منزل مسکونی او در ساختمان شماره ۸ خیابان زین العابدین را بازرسی کرد. طنطاوی در سال ۱۹۲۲ از تدریس دست کشید و بازنشست شد. ۴۶ با توجه به تاریخ زادروز شیخ - به گفته خانواده اش - وی در این زمان شصت سال داشته است که سن معمول برای بازنشستگی است. اکنون می توانست تمام وقت خود را به نگارش تفسیر قرآن اختصاص دهد. او بی هیچ وقفه ای، از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۵ به این کار مشغول بود.

طنطاوی، انجمن «الأخوة الاسلامیة» را نیز پایه نهاد و جوانان مسلمانی را که از شرق و خاور دور برای تحصیل به قاهره آمده بودند گرد آورد. جنگ دوم جهانی ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵ از فعالیت های این انجمن کاست، ولی در سال ۱۹۵۰ همچنان بر پا بود و چنان که گفته اند، عبدالوهاب بای اعظم - رئیس پیشین دانشکده ادبیات دانشگاه فؤاد در قاهره - ریاست آن را بر عهده داشت. کتابخانه شیخ طنطاوی که برای همین انجمن به ارث ماند، در سال ۱۹۵۰ در قبه الغوری Qobbat al-Ghuri و به صورت موقت، روبروی مسجدی به همین نام، در حوالی الازهر، نگهداری می شد. شیخ طنطاوی عضو انجمن نیکوکاری البر و الاحسان بود. او به شبان المسلمین، جنبش جوانان مسلمان که ده سال پیش از جنگ تأسیس شده بود، تمایل بسیار داشت و در تفسیر خود، بارها از کنفرانس هایی که این جنبش برگزار می کرد و او نیز در آن شرکت داشت سخن می گوید. وی در سال های آخر زندگی خود، با برخی از پیشتازان اخوان المسلمین در ارتباط بود. چنان که خانواده اش به ما گفتند، شیخ بنا، مؤسس اخوان، غالباً نزد او می رفت. هنگامی که خواستیم میزان ارتباط شیخ را با این جنبش به دقت تعیین کنیم، بدگمانی های گاه به گاه سالهای اخیر نسبت به اخوان، پاسخ پرسش های ما را بسیار مبهم باقی گذارد. ۴۷ سالنامه دارالعلوم که به مناسبت هفتاد و پنجمین سالگرد تأسیس آن مدرسه منتشر شد، درباره شیخ می نویسد: «او مدتی در سمت سردبیری نشریه اخوان المسلمین کار می کرد».^{۴۸}

طنطاوی نوشته های بسیار دارد. بروکلیمان در کتاب تاریخ ادبیات عرب، فهرست آثار او را ذکر می کند. ۴۹ طنطاوی به کار خود می بالید و به صراحت و بی پرده، بارها آن را بر زبان می راند. این غرور، قابل توجه است. آیا از خصوصیات فطری او بود؟ برداشت برخی مصریان آن است که او از آنچه کارآدو و ساتیانا درباره اش نوشتند به اعجاب آمد. اما به یقین، استقبال خوانندگان مسلمان خاورمیانه و خاور دور از آثار او، بی جهت نیست. اینجاست که پیچیدگی جهان اسلام در ثلث نخستین قرن بیستم و

عنوان «الارواح» است (۱۹۱۰)، که مطالب آن را کراراً نقل قول

> گویش ترکی قازان دیدیم. یکی از آنها ترجمه التاج المرصع، چاپ ارنورگ، ۱۹۰۷ و دیگری، ترجمه النظام والاسلام، چاپ اوفا، ۱۹۰۹ بود. ترجمه عربی گزارشی که در تحسین از کتاب «نهضة الامم و حیاتها» در یکی از جراید لاهور به چاپ رسیده بود (۱۵ مارس ۱۹۱۰) در اللواء، ش ۲۶۰، ۳، ۲۸ آوریل ۱۹۱۰ چاپ گردید.

۵۰. تج ۷، ۶۲. سوزة جالبی را که در مکزیک روی داده است، از یک نشریه برزیلی نقل می‌کند: یک زن باردار، شب هنگام با دیدن قورباغه‌ای لیز که بر صورتش ایستاده بود، چنان وحشت زده می‌شود که یک هیولای نفرت انگیز ۶۵ سانتی متری به شکل قورباغه‌ای غول پیکر به دنیا می‌آورد.

ر. ک: VI، ۱۲۱. درباره حروف مقطعه در سوره‌ها، پس از یادآوری تفسیرهای سنی می‌افزاید: این حروف در آغاز سوره‌ها آمده است تا مسلمانان را به آنالیز شیمیایی و به مطالعه همه دانش‌ها فراخواند. ر. ک: همین ایده در XVII، ۱۶۱؛ ر. ک: درباره حروف مقطعه IV، ۱۷۸؛ IX، ۸۸؛ و بویژه II، ۵-۸ که دیدگاه‌های سنی و نکاتی درباره ارزش رمزی و باطنی عدد ۱۴ بیان شده است. سپس ملاحظاتی درباره زبان عربی آمده و در پایان، چکیده‌ای است از یک رمان که درباره آن با او سخن گفته بودند. در خاتمه این رمان به دانشمندان اروپایی توصیه می‌شود که چنانچه می‌خواهند آثارشان ماندگار شود، آنها را به زبان عربی بنویسند. زیرا تنها این زبان است که جاوید خواهد ماند. ر. ک: XIX، ۲۲۱؛ تصویر مربوط به احضار روح پدر توفیق پاشا. از آوردن نمونه‌های بیشتر درباره این آمیزه دیدگاه‌های سنی و نظریات بدیع که مختص خود طنطاوی است خودداری می‌کنیم.

۵۱. تج ۷، ۱۸۶؛ VI، ۹۷؛ VII، ۲۲۰؛ VIII، ۷۹؛ XIII، ۱۹۹ و غیره.

می‌نویسد که تفسیرش با دعوت به تأمل می‌تواند کشورهای اسلامی را از ظلم و ستم استعمارگران برهاند؛ استعمارگرانی که به شهادت تاریخ، برترین امت آفریده بر این زمین خاکی نیستند.

۵۲. تج ۲، ۲؛ ر. ک: XII، ۱۱۳، درباره التاج المرصع.

۵۳. تج IV، ۱۷۷؛ V، ۱۶؛ VIII، ۱۶۴؛ XXII، ۲۳۹.

۵۴. تج XXIV، ۳۰۸.

۵۵. تج VII، ۱۴۲؛ VIII، ۳۴؛ XII، ۱۱۰.

۵۶. تج XXII، ۱۹۵.

۵۷. تج IV، ۱۹۳؛ شیخ به این نکته اشاره می‌کند که این کتاب - که نخستین تألیف اوست - از سوی وزارت آموزش مناسب تشخیص داده شد. وزیر که اصلاً ترک و از شاگردان قدیمی اخوة بود، کتاب را خواند و چون آمیزه دانش و دین خوشایند او نبود، کتاب را از فهرست کتابهای مصوب خارج ساخت. شیخ در بیان علت این کار می‌گوید که در این کتاب روش‌هایی را دنبال کرده که با روش‌هایی که «مسیونرهای اروپایی به این وزیر القاء کرده بودند، متفاوت بوده است.»

۵۸. تج XXII، ۷.

۵۹. تج VIII، ۱۲۹؛ چاپ سوم در تاریخ ۱۹۲۶ منتشر شد.

۶۰. تج XXII، ۷.

۶۱. تج ۷، ۱۴۰؛ IV، ۱۶۴.

۶۲. ر. ک: IX، ۱۳۴.

۶۳. تج XXII، ۶؛ تمام صفحه خواندنی است.

۶۴. تج XXIII، ۶۵-۱۰۹.

۶۵. تج XXIV، ۲۲.

۶۶. تج ۷، ۱۵۴.

خارجی و نیز با مسافرائی که به قاهره می‌آمدند، در گسترش آوازه او سهم به‌سزایی داشته است؛ هر چند مصریان که پذیرای روش‌های نوین اندیشه‌اند، به کار او توجه خاصی نکرده و آن را جدی نگرفتند. علاقه او به علم الارواح و ساده باوری وی در پذیرش غریب‌ترین خبرهای مجلات و نحوه پرداختن او به مسائل برای آنان کافی می‌نمود. ۵۰ محافل سنتی الازهر، با آثار او بسیار سرد برخورد کردند. اما در یک دوره بیست ساله، کسبانی بودند که باور داشتند نوشته‌های طنطاوی برای اثبات سازگاری اسلام و علم قاطع بوده است.

نگاهی به برخی صفحات این تفسیر، نشانگر آن چیزی است که شیخ، خود می‌اندیشیده است. بارها می‌گوید که تفسیرش تأثیر بزرگی بر تحول اسلام خواهد نهاد و مطالعه آثارش سطح فکری هم کیشانش را بالا خواهد برد و آنان را مشتاق دانش، حکمت و زیبایی‌های زمین و آسمان خواهد کرد. ۵۱ غالباً از کتاب‌هایی که نوشته و از مقالات منتشره در مجلات یاد می‌کند و می‌گوید که تعدادی از آنها به زبان‌های اردو، ترکی قازانی و مالایایی ترجمه شده است. ۵۲ او بارها و به مناسبت‌های مختلف از کتاب خود با عنوان «این انسان؟» سخن می‌گوید که سانتیانا و کارادو گزارشی از آن ارائه داده بودند. ۵۳ او می‌خواهد تا دیگران بدانند که این کتاب «یکی از درخشان‌ترین معجزات قرآن در دوران ماست». ۵۴ نیز از «نظام العالم و الامم» نام می‌برد ۵۵ که در آن هنگام قرار بوده است تا به زبان فارسی ترجمه شود. ۵۶ کتاب

«جواهر العلوم» سال‌ها در برنامه درسی مدارس مصر گنجانده شده بود و سپس از آن حذف گردید. ۵۷ او به یکی از دانشجویان کاشغری خود گفته بود که کتاب جواهر او به زبان ترکی ۵۸ و کتاب «قرآن و علوم نوین» - که بارها از آن سخن می‌گوید - ۵۹ به زبان مالایی ترجمه شده است. ۶۰ نمی‌دانیم آیا هنگامی که از ترجمه وان ون کین، مسلمان چینی می‌گوید، به همین ترجمه اشاره دارد یا نه؟ وان ون کین، مترجم کتاب «تفسیر سوره فاتحه» از آثار شیخ است. ۶۱ طنطاوی بارها از کتاب «التاج المرصع» نام می‌برد ۶۲ که آن را به میکادو، امپراتور ژاپن تقدیم داشته است؛ کتابی که برای آن دانشجوی کاشغری، نقطه حرکت تأملاتی سودمند بود. ۶۳ بخش‌های گزیده و مفصلی از احیاء علوم الدین امام غزالی و نیز بخش‌هایی از جوهر التقوی - که آن را بر اساس احیاء العلوم تألیف کرده است - ارائه می‌دهد. ۶۴ وی همچنین بخش‌هایی را از بعضی رساله‌های منتشر نشده خود، نظیر آموزش علمی در اسلام، نقل می‌کند ۶۵ و به مقالاتی که با عنوان «نامه‌هایی به مسلمانان» می‌نوشت، اشاره می‌نماید. ۶۶ اما کتابی که بیشتر به آن می‌پردازد، رساله او درباره علم روح با

می‌کند. ۶۷ سرانجام به دو گزارش از آثار وی اشاره می‌کنیم که عیناً در تفسیر او نیز گنجانده شده است. ۶۸

طنطاوی در سال ۱۹۳۹ به این فکر می‌افتد که نامزد دریافت جایزه نوبل شود. او در سراسر دوران زندگی خود، گرایش‌های انسان دوستانه‌ای نشان داده بود و در نظر او، اگر استعمار خاتمه می‌یافت، پیشرفت و دانش، بار دیگر مردمان را متحد می‌کرد. او دو کتاب از آثار خود، یعنی: «این انسان؟» و «رؤیاهای سیاسی» را نامزد اخذ نوبل کرد و از وزیر آموزش وقت خواست تا از نامزدی وی حمایت کند. مجله الرسالة^{۶۹} می‌نویسد که دانشکده علوم دانشگاه فؤاد قاهره مأمور بررسی هفت اثر از شیخ طنطاوی گردید و سرانجام درخواست رسمی نامزدی او برای جایزه نوبل را به سازمان مربوط ارسال داشت، اما شیخ طنطاوی در ژانویه ۱۹۴۰، در حالی که نزدیک به ۷۸ سال داشت، درگذشت و مطبوعات مقالات بسیاری در تجلیل از او نوشتند. ۷۰

تفسیر قرآن

تفسیر قرآن، مهم‌ترین اثر شیخ طنطاوی است. او در دوران کاری خود، فرصت آن را داشت که آیات بسیاری را شرح دهد. تفکر او نیز همانند دیگر کسانی که ساختار فکری مراکز آموزشی مذهبی اسلامی را دریافته بودند، در چارچوب‌های قرآنی شکل گرفته بود. برای او، واقعیت زمانی روشن می‌گردید که می‌توانست اسنادی به یک آیه دقیق ارائه دهد. طنطاوی، هنگامی که در سال ۱۹۲۲، اثر عظیم خود (تفسیر، شامل بیش از شش هزار صفحه در قطع رحلی است) را آغاز کرد، مایه‌های بسیاری از آن را در ذهن خود آماده داشت و بسیاری از ایده‌هایی که بر کاغذ می‌آورد، همان‌ها بود که سالیان دراز در اندیشه خود آفریده و پرورده بود.

تفسیر طنطاوی همان ترتیب کلاسیک قرآن را - از آغاز تا به پایان - دنبال می‌کند، اما او هر واژه و هر آیه را با دقت - آنچنان که رسم مفسران کلاسیک است - تجزیه و تحلیل نمی‌کند، بلکه هر سوره را به چندین بخش بزرگ تقسیم می‌کند. سپس برای هر بخش، ابتدا نص آیات را می‌آورد، آنگاه برای واژه به واژه یا جزئی از جمله شرحی موجز ارائه می‌دهد، و به دنبال آن، شرحی گسترده و بسیار متنوع ذکر می‌کند. بدین گونه که یک جمله - یا یک ایده - را مطرح می‌سازد، سپس به توضیح و تبیین آن می‌پردازد. گاه احادیثی نقل می‌کند یا بخش‌هایی از یک متن کلاسیک اسلامی یا از آثار اروپاییان و یا از مقالات نشریات و یا صفحاتی از کتاب‌های پیشین خود را می‌آورد و به آنها استشهاد می‌کند و در برخی مجلدات آن، تصاویر و دیاگرام‌ها و نمودارهایی

مرتبط با موضوعات مورد بحث ارائه می‌دهد. گاه خاطرات شخصی را نقل می‌کند و خواننده را گاه تشویق و گاه بازخواست می‌نماید. خطاب او متوجه عموم مسلمانان و یا طبقه‌ای از آنان است. در بعضی صفحه‌ها، حکایت‌ها و لطیفه‌ها و واقعیاتی نقل می‌گردد، و در مواردی نوشته‌های او به صورت یک جلسه بحث و مناقشه در می‌آید و در مواردی دیگر، نوشته‌های او به «مقالات کلاسیک» که در ادبیات عربی بسیار مشهور است، شباهت می‌یابد. در هر بحثی به نام‌های بسیار - که با آن مرتبط اند - ذکر می‌کند: نام نویسندگان آثار، فیلسوفان، احضارگران ارواح، یا آن مرد انگلیسی که اسلام آورد و یا رجال سیاسی. خلاصه آن که: اگر فاجعه‌ای بر جهان نازل شود و اگر باستان‌شناسان آینده در طی هزاران سال چیزی به جز تفسیر شیخ

۶۷. تاج II، ۱۶۶، ۷، ۱۷۰، IX، ۹۰، X، ۹۰، XIII، ۱۰۱، ۲۳۴، XXIV، ۲۴۹، ۲۶۸ و غیره.

۶۸. تاج XII، ۱۱۰، بر اساس J.A. سری X، مجلد ۱۱، ژانویه - فوریه ۱۹۰۸، تاج XII، ۱۱۳.

۶۹. مجله الرسالة، مجلد ۷، ۱۹۳۹، ص ۱۸۸ - ۳۲۶.

۷۰. در مجله البلاغ، ۱۲ ژانویه ۱۹۴۰، ال‌ا‌ه‌رام ۱۳ ژانویه ۱۹۴۰ که «جوانان مسلمان» از او تمجید کردند؛ ر. ک: مصر الفتی ۲۶ فوریه ۱۹۴۰ - در میان مقالاتی که در تمجید از وی، پس از مرگش نوشته شد، باید سخنان عبداللطیف محمد الدمیاطی را در الوساطة الروحية، قاهره، ۱۹۴۹/۱۳۶۸ نقل کنیم. صفحات ۵۷-۵۹ این کتاب به شیخ طنطاوی، از نگاه یک احضارگر ارواح اختصاص دارد. مؤلف می‌نویسد که شیخ طنطاوی عضو جمعیت احضارگران ارواح بود که شیخ احمد فهمی ابوالخیر آن را بنیان نهاده بود. او علت تحریم آثار شیخ طنطاوی را از سوی ال‌ا‌زهر، مخالفت این دانشگاه با علم روح می‌داند. هنگامی که این کتاب منتشر شد، شیخ ابوالخیر پیشگام جنبش علم روح در مصر بود و با جدیت آن را تبلیغ می‌کرد. این نکته، بار دیگر، پیچیدگی اوضاع و احوال آن عصر را نشان می‌دهد. محمد فرید وجدی، از مدافعان تفسیر علمی قرآن، که نزدیک به ۱۴ سال مدیریت «مجله ال‌ا‌زهر»، نشریه رسمی ال‌ا‌زهر را بر عهده داشت نیز از احضارگران ارواح بود. اشاره به این نکته لازم است که در آن زمان، علم ارواح به مثابه یک دانش در ذهن بسیاری از مردمان جا گرفته بود. محافل سنتی نسبت به این دانش نواحی بی‌اعتمادی بجایی داشتند. ما از واکنش برخی محافل که پذیرای آن بودند نیز سخن خواهیم گفت. قلمرو خوانندگان آثار شیخ طنطاوی در همین دو محفل است که مفهوم خاصی از دانش را همراه با تمایل به خروج از وضعیت کنونی جوامع اسلامی حفظ نموده‌اند.

طنطاوی نیابند، در آن، متنی خواهند یافت که بتواند کنجکاوی آنها را تحریک کند و وجود تمدنی پیچیده در آغاز قرن بیستم را به آنان نشان دهد. اگر چه برای شناخت و درک آن نظم و تمدن و اندیشه‌های راهبردی نیاز به توضیحات بسیار خواهند داشت. خواننده‌ای که این تفسیر را می‌خواند، آن را همچون یک سیلاب لبریز می‌یابد که هر چه را در مسیر خود می‌یابد و می‌تواند، بر می‌دارد و با خود روان می‌سازد.

طنطاوی غالباً از هدف تفسیرش می‌گوید، که در سایه قرآن که به نگرش در طبیعت دعوت می‌کند و حاوی همه علوم است، مسلمانان را می‌پروراند و به دانش ترغیب می‌کند.

به نظر می‌رسد که نقل سطرهایی از این اثر به خوبی نمایانگر این ایده باشد. عبارتی که خداوند تلویحاً و بدون بیان صریح، خطاب به انسان‌ها می‌فرماید: «ای انسان‌ها، سرها را برافرازید، زیبایی و نور مراد ر خورشید من، در ماه من و در گیاهان، گلها و در رودها بنگرید. شما را نیافریدم تا همواره بر این زمین خاکی زیست کنید. شما را آفریدم تا کوتاه‌زمانی را بدون نگرانی بر آن زندگی کنید. آنگاه شما را به منزلی زیباتر از منزل نخستین خواهم برد. شما نمی‌توانید مالک این منزلگاه زیبا شوید، مگر آنکه زیبایی مرا بنگرید و بخشی از پیام مرا دریابید.» (تج XII، ۲۲).

تعمق در این اثر، طرح کلی‌ای را که هر مرحله از تفسیر بر اساس آن بسط داده می‌شود، نشان می‌دهد. برای مثال، سوره نساء را در نظر می‌گیریم. طنطاوی نخست آن را به نه بخش تقسیم می‌کند، سپس چکیده‌ای موجز از مجموع ارائه می‌دهد و وجه تناسب سوره را با سوره پیشین بیان می‌کند (تفسیر III، ۲-۵). و باز در بخش دوم از بخش‌های نه گانه (که از نیمه دوم آیه نخست یعنی از «و اتقوا» تا پایان آیه ششم را در بر می‌گیرد)، آن خطوط مهمی را که پیشتر ذکر کردیم در این جا نیز باز می‌یابیم. این بخش از قرآن درباره یتیمان و سرپرستی آنان و نیز از تعدد زوجات سخن می‌گوید. پس از شرح واژه به واژه یا شرح گروه‌های کوچکی از واژگان، که گاه با استطرادی قطع می‌شود، شیخ طنطاوی (تحت عنوان لطائف) چهار نکته اساسی را که در تمامی این بخش جلب نظر می‌کند، خاطر نشان می‌سازد. وی درباره موضوع اول، به اختصار سخن می‌گوید و سپس به حل مسئله دوم یعنی تعدد زوجات در اسلام می‌پردازد و دلالی در تأیید چند همسری ارائه می‌دهد و تأکید می‌کند که درصد موارد تعدد زوجات میان مسلمانان بسیار اندک است (تنها ۳ تا ۵ درصد). سپس پیشنهاد اخذ مالیات از مجردان را برای حمایت از خانواده‌های پرجمعیت و زنانی که تنها زندگی

می‌کنند، مطرح می‌سازد. او می‌خواهد که مشکلات مربوط به تأهل فقط توسط حکومت‌های اسلامی و نه از سوی حاکمان بیگانه در سرزمین اسلام بررسی شود. می‌گوید که اروپاییان از تکاثر جمعیتی امت اسلامی در هراسند و می‌خواهند که نیروی جمعیتی آنان تضعیف گردد و اسلام به تباهی گراید. تلاش‌های آنان در این زمینه به ترویج روابط نامشروع و کاهش نوزادان در جوامع اسلامی انجامید. آنگاه درباره تعدد زوجات پیامبر سخن می‌گوید و اینکه در واقع، پیامبر تنها با چهار زن زندگی کرد و دیگران را نزد خود نگاه می‌داشت تا آنها را بازپس نفرستد.

نکته سوم، موضوع تسلیم اموال یتیمان از سوی سرپرستان به یتیمانی است که به سن بلوغ رسیده‌اند. این موضوع، فرصتی برای شیخ است تا از اسرافکاری‌های مسلمانان بگوید که بیگانگان را ثروتمند می‌سازد، و سخن از سپرده‌ها در بانک‌های خارجی است. در اینجا، داستان کوتاهی از یک هندی می‌آورد که به پیروی از گاندی و برای تحریم پارچه‌های بافت اروپا، جامه‌هایی از پارچه‌های دست‌بافت بر تن می‌کرد. چهارمین نکته حاوی اطلاعات فقهی درباره هزینه کودکی که به سن بلوغ نرسیده، بر اساس نظر امام شافعی و نیز درباره سن بلوغ بر اساس مکاتب فقهی است.

شیخ طنطاوی، سپس به توصیه‌های عملی (درباره اموال یتیمان) می‌پردازد. در این بخش، از نحوه رفتار استعمارگران با کشورهای استعمارزده سخن می‌گوید و از آنچه که آنان برای این کشورها به ارمغان آوردند: عادت به برهنگی سر و پوشیدن جامه‌های اروپایی، آزادی پوشش، ترویج مشروبات الکلی، ترک مدارس مذهبی اسلامی، بی‌احترامی به شعایر دینی و کارهایی دیگر از این گونه. وی این بخش را با خطابی به حکمرانان مسلمان به پایان می‌برد و آنان را از سرنوشت تزار و دیگر شاهانی که قربانی طغیان ملت خویش گشتند، بیم می‌دهد و فریاد بر می‌آورد: به زودی سرهای فاسدشان بر زمین خواهد افتاد! آنگاه در خطاب به مسلمانان، مثال‌هایی از هند و روسیه می‌آورد که بیدار گشتند. خطر حاکمانی را که بدون قصد، در جهت منافع اروپا عمل می‌کنند گوشزد می‌کند. بار دیگر از بیهوده‌کاری‌ها و از نشریات مُد و امثال آن سخن می‌گوید و اعلام می‌دارد: «اینک، طلیعه اصلاح». وی این بخش را با

مطلبی به پایان می‌برد که هنگام نگارش آن سطور، در جراید خوانده و موجب شادمانی او شده بود: «حکومت، از این پس، گشایش مراکز جدید فروش نوشابه‌های الکلی را ممنوع می‌کند». (تج III، ۸-۱۵) همخوانی اندیشه‌ها که او را از مسئله اموال یتیمان تحت قیمیت به مسئله ثروت‌های ممالک اسلامی تحت اشغال می‌کشاند آن چنان با موضوع مرتبط است که در وهله اول نمی‌توان آن را باور نمود. حتی از جاذبیت نیز برخوردار است. این بحث از دو جنبه به مسئله یتیمان نابالغی مربوط می‌شود که میراث آنان در اختیار اولیاء و سرپرستانی نهاده شده که آن را به نفع صغار اداره کنند، اما قصد دارند که از آن به سود خود بهره‌برند. و وجه دیگر نشانگر واکنش‌های انسانی است که از مشاهده اوضاع و شرایط سیاسی دلخسته و خاطر آزرده شده است.

در پایان تفسیر سوره چهارم، به نهمین و آخرین بخش می‌رسیم. این قسمت، یک متن بلند قرآنی است (آیه ۱۵۳ تا پایان سوره) که یک صفحه و نیم را در بر می‌گیرد. طنطاولی، آن را به سه جزء کوچک‌تر تقسیم می‌کند. نخستین آنها درباره گناهانی است که به روایت قرآن، یهودیان مرتکب شدند. وی شانزده مورد را بر می‌شمارد و نظر خود را درباره آنها بیان می‌کند. درباره یکی از این موارد که مربوط به صلیب مسیح است، به آنچه پیشتر نوشته است ارجاع می‌دهد. سپس به اشاره به این مسئله می‌پردازد که پولس قدیس مسئول تفرقه مسیحیت اولیه و انحراف آن است. سپس از تأثیر فلسفه اسکندریه بر ساختار اصل جزمی مسیحی می‌گوید و به تعدد و اختلاف انجیل‌ها اشاره می‌کند. آنگاه در دنباله کلام با استشهاد به کتاب خودش، «این انسان؟» و کتاب مدینه فاصله، اثر فارابی، شش صفحه را به موضوع بازگشت مسیح در آخر الزمان اختصاص می‌دهد و حکایتی نیز از یک منجی دروغین معاصر نقل می‌کند. به نظر او، حدیثی که می‌گوید مسیح در بازگشت خود، بر شتر سوار نخواهد شد، می‌تواند نشانی باشد بر این که دوران عشق و محبت نزدیک است. زیرا ما هم اکنون در عصر قطار و هواپیما هستیم. در ادامه، عباراتی است درباره انگلیسی‌ها که بر اسلام ستم کردند، درباره صلح که همراه با مسیح فرا خواهد رسید، درباره دوران‌های زمین شناختی و غیره... درباره احضار روح گالیله، عشق یوسف و فرقه اسن.^{۷۱} سپس حکایتی لطیف درباره صداقت سوییسی‌ها که شایسته دوران مسیحا باوری است، نقل می‌کند و در پایان این شش صفحه، از مسلمانان می‌خواهد تا مانند آنان عمل کنند و فقهای مسلمان را ملامت می‌کند. (تج III، ۱۰۱-۱۱۰).

جزء دوم (آیات ۱۶۳ تا ۱۷۰) به کوتاهی و تنها واژه به واژه شرح داده شده است. جزء سوم (۱۷۱ تا پایان) شامل شرح واژه به واژه و دو توضیح است: نخستین آنها، که خطوط اصلی آن به روشنی مشخص نشده، درباره شرایع انبیاء و دومی درباره مسیح است. چون در اینجا، قرآن از مسیحیان می‌خواهد که هنگام سخن گفتن از عیسی غلو نکنند، شیخ تمثیلاً چند سطر درباره مراسم می‌دهد که در باریان لویی ۱۴ به هنگام برخاستن او از خواب انجام می‌داده‌اند، می‌نویسد. او درباره عیسی (ع) شرح و بسط نمی‌دهد و آن مسلمانانی را که با رفتار و کردار خود، خود را در معرض انتقادهایی قرار می‌دهند که بر مسیحیان وارد شده، سرزنش می‌کند. این بخش با بیان چند مطلب دیگر به پایان می‌رسد. (تج III، ۱۱۰-۱۱۷)

نگاهی گذرا نشان می‌دهد که برخی شاگردان قدیمی شیخ با بیان خاطرات خویش از استاد پیشین خود، در صدد گفتن چه بوده‌اند. او در کلاس درس از همه چیز سخن می‌گفت، همچون «پرنده‌ای در قفس»^{۷۲} که پیوسته از این سو به آن سو می‌جهد، او نیز از موضوعی به موضوعی دیگر می‌پرد. همواره واژه‌های مهمی را که مسجع و با یکدیگر هم قافیه بودند، تکرار می‌کرد: جمال، کمال، جلال.^{۷۳}

او در همه حال از پاکدلی مهرانگیزی برخوردار بود. برخی از شاگردان قدیمی اش، آمد و رفت‌های خود را همراه با استاد خویش به خاطر دارند. آنان استاد را تا خانه اش همراهی می‌کردند و او نیز پس از رسیدن به خانه، برای ادامه گفتگو با آنان، اندکی همراهیشان می‌کرد. نشانه‌هایی از این روند کار را در تفسیر او نیز شاهد هستیم.

۷۱. فرقه زاهدان و گوشه‌نشینان یهودی که در قرن دوم قبل از میلاد ظهور کردند و در سال ۶۸م از میان رفته و نابود شدند.

72. Taqvim Dar al-cOlum, Op.cit., p.192.

۷۳. روزی در یکی از کلاس‌های شیخ، شاگردان توافق می‌کنند که یکی را از میان خود برگزینند و این شخص - که نامش طه حسین بود - مأمور شد تا از شیخ طنطاولی تعریف و تمجید کند. طه حسین چندین دقیقه، بی‌وقفه سخن گفت و در هر جمله یکی از این واژه‌های مهم و کلمات فاخر را - که پیوسته بر زبان استاد جاری می‌شد - به کار برد. ترفند آنان مؤثر افتاد و شیخ که متوجه شیطنت شاگردانش نشده بود، چنان به وجد آمد که همه شاگردان کلاس را برای نهار روز بعد میهمان کرد.

از آنجا که بررسی مشروح همه بخش‌ها به ملالت خواهد انجامید، تنها، طرحی را که در شرح سوره شانزدهم (نحل) پی گرفته است، خاطر نشان می‌سازیم. آیات بسیاری از این سوره درباره طبیعت و آفریده‌هاست و این تعلیم با گرایش عمیق شیخ به زیبایی و عظمت کیهانی بسیار همخوان است. وی این سوره را به سه بخش تقسیم می‌کند و هر یک را بدون پرداختن به جزئیات، با تفسیری لفظی شرح می‌دهد و گزارش‌های گوناگونی به دنبال آن می‌آورد. بخش اول (آیات ۱-۵۰) شامل تفسیر لفظی میسوطی است و مفسر به مناسبت، زینت‌هایی که از دریا به دست می‌آید (آیه ۱۴)، استطراداً از مرجان (با تصویر) و از آمار درباره شمار قایق‌ها و مردانی که برای ماهیگیری در سواحل الجزایر به کار گرفته شده‌اند، سخن می‌گوید. پس از آن، گزارشی درباره هنر بلاغت، که گزیده‌ای از کتاب او با عنوان ادبیات اللغة العربیة است، می‌آید. به دنبال آن، رشته‌ای از فرضیات و نظریات پیرامون نظم جهان، قلمرو جمادات، قلمرو گیاهان و قلمرو جانوران آورده است، سپس از نظریه چرخش، و آنگاه از جریان الکتریسیته می‌گوید و گزارشی تاریخی درباره الکتریسیته و گزارش ویژه‌ای نیز درباره کاربردهای عملی برق ارائه می‌دهد. با تورق صفحات بعدی، گزارش‌هایی درباره سفر با بالن و هواپیما (همراه با عکس) می‌بینیم و دو خاطره شخصی از گفتگوهایی که خود با مردم داشته^{۷۴}، در لابلای مباحث تئوری گنجانده است. پس از آن، چند صفحه را به شرح و گزارش از مرجان، خورشید و بادها، کشتی‌ها، ماهیان و پروانه‌ها اختصاص داده، آنگاه خاطره‌ای از دوران جوانی، زیبایی و نظم جهان، نقش رنگ‌ها در برخی معالجات پزشکی و بار دیگر، خاطره‌ای شخصی از بیماری و ملاحظاتی پیرامون گیاهان مضر را ارائه می‌دهد.^{۷۵}

تمامی این شرح و بسط‌ها درباره طبیعت، در ارتباط با واژه‌های قرآن است. قرآن، این پدیده‌های طبیعی را یادآوری می‌کند تا انسان را به سپاس از آفریننده برانگیزاند و خاطر نشان سازد که خدایان دروغین هیچ نیافریده‌اند. درسی از سپاسگزاری و یگانه پرستی می‌دهد. در این زمینه، کار طنطاوی آوردن مثال‌های پی در پی و فروکوفتن میخی است که قبلاً در جایی قرار گرفته است.

اینک جا دارد پرسیم که طنطاوی این همه اطلاعات را از کجا به دست آورده است؟ تا آنجا که می‌دانیم منبع اطلاعات او کتاب‌های راهنمای درسی و یا کتاب‌هایی است که با هدف اشاعه آگاهی‌های علمی در میان عامه نوشته شده و شیخ از نویسندگان آنها نام می‌برد. برخی از اطلاعات او آگاهی‌هایی

است که معلمان همکار در اختیارش قرار داده‌اند یا آنها را در جراید و نشریات خوانده و برگرفته است. وی کراراً از آزمایش‌ها یا کارهای دستی شاگردان مدارس متوسطه که جزء برنامه‌های درسی آنها بوده است، سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد که طنطاوی بیشتر در صدد بازآفرینی اطلاعات است تا تحقیق درباره صحت آنها.

با این حال، یک بار هم می‌بینیم که او درباره یک گزارش که همکارانش نمی‌خواستند آن را باور کنند، به تحقیق می‌پردازد. این ماجرا که ارزش بازگو شدن دارد، از این قرار است: در یک

۷۴. تج VIII، ۹۲-۹۳. نخستین صحنه در کنار درگاهی یک مغازه در قاهره، نزدیک به خانه شیخ طنطاوی رخ می‌دهد. شیخ برای خرید بیرون می‌رود و چنان که در قاهره معمول است، جلوی مغازه‌ای می‌نشیند و با تاجری که او را مردی پارسا می‌دانست، به گفتگو می‌پردازد. گفتگوی آنها درباره مردی بود که به تازگی توبه کرده و به ادای فرایض اسلامی بازگشته است. این مرد، روزی، در صحرا احساس تشنگی می‌کند. بدویان، نوعی ریشه گیاهی را از زمین بیرون می‌آورند و به او می‌دهند و با خوردن آن، تشنگی وی به کلی برطرف می‌شود. این کشف چنان تأثیر ژرفی بر او می‌نهد که کاملاً دگرگون شده و عامل به فرایض می‌گردد. حکایت دوم درباره فلاحی از همان منطقه شیخ طنطاوی است که تصمیم می‌گیرد برای انتقام گرفتن از یک دشمن شخصی، آبراه را مسدود کند تا آب بالا آمده و مزرعه رقیب او زیر آب فرورود. اما شکوه و سکوت شب، چنان او را تحت تأثیر قرار می‌دهد که دست از این توطئه می‌کشد. یکی از مصریان، که با او از این داستان دوم سخن می‌گفتیم، نقل کرد که در روستای او نیز واقعه‌ای مشابه روی داده، از این قرار که: فلاحی برای انتقام از یکی از دشمنان شخصی خود، تصمیم گرفت گاو میش او را مسموم کند. اما هنگامی که مقدمات کار را فراهم ساخت و درست در همان لحظه که آماده خوراندن زهر به گاو میش بود، ناگهان بانگ اذان از مسجد روستا در همه جا طنین افکند و شنیدن صدای مؤذن چنان او را دگرگون ساخت و خشم او را فرو نشانده که از اجرای توطئه خود دست کشید. این دو حکایت درباره انتقام‌گیری، بر اساس واقعیت‌های محیط روستایی ترسیم شده است که یکی، مسئله احساس حضور خداوند در طبیعت است و دیگری، دعوت خداوند است که با بانگ اذان، مردم را به نماز گزاردن فرا می‌خواند. این گونه حکایات، صرف نظر از میزان صحت و سقم آنها، عمق اندیشه دینی روستاییان را نشان می‌دهد.

۷۵. بخش نخستین سوره شانزدهم در تج VIII، ۶۵-۱۱۴ آمده است.



بعد از ظهر، هنگامی که در کنار همکارانش در قصر درب الجماهری قاهره بود، یکی از حاضران توجه شیخ را به زیبایی شاخ و برگ های درختان باغ جلب کرد و به تحسین و ستایش از آن پرداخت. حاضران، همه می دانستند که طنطاوی، پیش از این، صفحاتی درباره مورچگان نوشته است. یکی دیگر از حاضران برای شور و حال بخشیدن به بحث و برای شوخی، که مورد علاقه همه مصریان است، این نکته را مطرح کرد که ترکیب این شاخ و برگ ها از ساختار بدن مورچه ها پیچیده تر است. شیخ طنطاوی، قبلاً در یک کتاب کمک درسی به زبان انگلیسی خوانده بود که چشم مورچه مرکب از دوست عدسی کوچک است. از این رو ادعای گوینده را رد کرد و با توضیح این که اساساً جانداران برتر از رستی هابند، به پیچیدگی چشم مورچه و ترکیب آن از دوست عدسی کوچک استدلال نمود. پاسخ شیخ، همکاران او را، که به بی اطلاعی خود اعتراف کردند، تکان داد و شیخ در تأکید ادعای خود گفت: «این مطلب را در یک کتاب انگلیسی خوانده ام.» به دنبال این سخن، مهممه ای افتاد و همکاران ریشخندش کردند. یکی از آنها خطاب به استادی که در جمع حاضر بود، گفت: «تو که به انگلستان رفته ای چنین مطلبی را خوانده ای؟» و او اظهار بی اطلاعی کرد و بدین ترتیب همگی با سر و صدا و بایی مهری، شیخ را به مسخره گرفتند.

سرانجام، طنطاوی با استشهاد به سفارش قرآن که: به هنگام تردید، از اهل کتاب نظر خواهی کنی (نحل / ۴۳) نزد مردی مسیحی که با او آشنایی داشت رفت. این شخص، استاد مدرسه کشاورزی بود و در حلوان (Helouan) در ۲۵ کیلومتری قاهره می زیست. شیخ به آنجا می رود تا چشم مورچه را در زیر میکروسکوپ ببیند: ۲۰۰ عدسی کوچک در آنجا بود. به این ترتیب، طنطاوی پیروزمندانه به همان نتیجه ای می رسد که خود نقل کرده بود: مورچه حداقل چهارصد چشم دارد، و می گوید که این مشاهده را در رساله ای موجز درباره چشمان مورچه ها ثبت خواهد کرد (تج XI، ۸۱). چنان که در تفسیر آمده، او یک بار دیگر نیز از حلوان دیدار می کند. سال ۱۹۳۲ و در روز موسوم به شَمّ النسیم بود، عید بهاری که مصریان با خارج شدن از خانه ها و رفتن به فضای باز، آن را جشن می گیرند. در آن روز، استاد «شوقی بای بکیر» اشیای مختلف و از جمله سنگ هایی را به او نشان می دهد که در صحرا و بسیار نزدیک به وادی حُف جمع آوری شده بود (تج XXIV، ۲۲۵). در نقل این جزئیات اخیر، شیخ این آیه از

قرآن را می آورد که: «آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است» (مؤمنون: ۱۴).

حکایتی دیگر در تفسیر نشان می دهد که تا چه اندازه، اندیشه این یا آن آیه ذهن شیخ را به کار می گرفته است. روزی به طرف میدان «سیده زینب» می رفت و به این آیه می اندیشید: «راستی که در آفرینش آسمان ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، و کشتی هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می رساند ...، برای گروهی که می اندیشند، نشانه هایی گویا وجود دارد» (بقره / ۱۶۴). به خود گفت: باد و بخار است که کشتی ها را به حرکت می آورد. و تصمیم گرفت تا در این باره مطلبی در تفسیر خود بنویسد. اما اندیشه ای دیگر به ذهنش آمد و آن اینکه: برق نقشی در حرکت کشتی ها دارد. آنگاه می افزاید: «اما پیش از آنکه اطلاعاتی به دست آورم، هرگز چیزی نمی نویسم». در این زمان به مقصد - که یک کتابفروشی است - می رسد و از فروشنده مجله خاصی را مطالبه می کند و با تورق آن به بخشی می رسد که پاسخ پرسش او در آن است. این مطلب درباره رانش برقی کشتی ها بود. شک او برطرف می شود و در درون، از این موفقیت شاد می گردد و بی درنگ تشریح را می خرد و آن قطعه را به همان صورت رونویسی می کند. زیرا به اعتراف خودش، وی متخصص این فنون نبود (تج XXII، ۱۸-۱۹).

از آنچه گفته شد، به نظر می رسد که خواننده تصویری از محتوای تفسیر طنطاوی را به دست آورده باشد. از یک سو، شامل عناصر سنتی اسلامی (حدیث، فقه و غیره) است و در این زمینه، مطالبی را در این تفسیر می یابیم که هر جای دیگر هم می توان آنها را یافت. از سوی دیگر، انبوهی از جزئیات و تفصیلات مأخوذ از منابع غربی است که در جهت اشاعه علوم در میان مردم چاپ می شود. اما، به ویژه و به نظر ما، نکته درخور توجه این است که تفسیر طنطاوی نشانگر واکنش های پرشور یک شیخ و یک استاد مدارس متوسطه در برابر آیات کیهانی قرآن، در برابر مسئله سیاسی اشغال کشورهای اسلامی و در برابر نفوذ اروپاییان است.

○